

رفورم یا انقلاب

بقیه از صفحه ۹

برای طولانی تر نشدن این بحث، از همین نقطه بازگشتی به ابتدای این نوشته می کنم و دو نگاه متفاوت به قدرت را که منجر به یکسری از موضعگیریهای منطقی و غیرمنطقی می شود را اندکی مورد توجه قرار می دهم.

خیز برداشتن برای رسیدن به قدرت، دو جناح عمده را مد نظر قرار می دهد. یکی کسانی که از قدرت تعریفی حقوقی دارند و راهکارهای خود را از این می دهند و سپس، کسانی که ماهیتی حقیقی برای قدرت قایلند و عرصه ای دیگر را پیشنهاد می کنند. بنابراین، درک دوگانه حقوقی و حقیقی از قدرت، دو جناح رنگینی است که این روزها خود را در حوزه های کار سیاسی اجتماعی نشان می دهد. با توضیح اینکه این درک امروزی نبوده و سابقه ای طولانی دارد، نگاهی کوتاه به شیوه ها و اعمال آنها می اندازیم. کسانی که نگاهی حقوقی به قدرت دارند و دریافت حقوقی خود را از قدرت بیان می کنند، نظریه پردازان هستند که با عنایت به قدرت قاهره ای که به اعمال آن مشغول است، همدستند. آنان با برخورداری از جبهه وسیع دستگاههای اعمال قانون که از پارلمان تا دادگاهها و قضات عرف و شرع را در برمی گیرد، به ارایه راهکارهای دلخوشکنک مشغولند. راه را تا جایی می روند که اسوه استبدادی مبتنی بر دین را با توسل به این شیوه مهار کند و با انقیاد او در چهاچوب قانون، از استبداد دموکراسی بسازد. به همین دلیل هم کارشان آنچنان شل و آبی می شود که برای توجیه به ثمر نرسیدن آن، آسمان را به ریسمان می دوزند تا از حیل المتین خود کوتاه نیایند. اما این دریافت حقوقی از قدرت تنها از داخل حکومت و بخشهایی از آن سر در نمی آورد بلکه، هنگامی که آنها از انجام این مهم باز می مانند، ادامه کار را به همتایان خود در خارج از حکومت واگذار می کنند. بی عرضه بودن و پادو نظام، تدارکاتچی و عدم قاطعیت، صفتی است که معترضین به رهبران خود در یک حرکت حقوقی داده اند. به زبان دیگر، هنگامی که طرح اصلاحات که گامی حقوقی است در داخل حکومت به ثمر نمی رسد، با یک حرکت آنرا به همتایان خارج حکومتی خود که همدستان در انتظارشان بودند، احاله می کنند تا این قطار از حرکت باز نماند. زیرا تا قدرت از نظر حقوقی در کشور وجود دارد، بنابراین راه جویان به آن هم برای اشتراک و بدست آوردنش در تکاپو هستند. بی دلیل نبود که نیم پهلوی از قدرت رانده شده، در ابتدای

کار خاتمی به او تبریک می گوید و یا هنگامی که سفرای داخل کشوری به خارج روانه می شوند، راه خانه او را همچون کفتر جلد بخوبی بلدند.

نگاه حقوقی برای تجمع نیرو حول محور خود، مجموعه حرکتی را مدنظر دارد که به آن پروژه می گوید. این مجموعه اعمال که از دریافت فلسفی و نظری آنها منتج می شود، انسانها را همچون مهره های یک بازی بزرگ در نظر می گیرد و تصمیم دارد که همچون شبانی آنها را گوسفند صفت تا منزل مقصود که همان قدرت است برای خود، رهنمون شود. اما اشکال کار در اینجا است که در جامعه ای همچون ایران، برای یک چنین کارزاری باید هزینه ای گزاف پرداخت که از خوش نشینهای ساحل امن، چنین چیزی بعید است. بعنوان مثال، کاری که بخش داخل حکومت انجام داد به جایی رسید که گلوله چانه نظریه پردازان (حجاریان) را شکافت و او با ژست کسی که از موضع قدرت برخوردار می کند و این کسان را به چیزی نمی انگارد، از طرح یک شکایت قانونی هم صرف نظر کرد. بدتر از آن، تعداد بسیار زیادی از هم اینان در داخل زندانها دوران بی سرانجام حبس را که حاصل پلاتکلیفی خود است را سپری می کنند. اگر از عباس عیدی بپرسند که به چه سبب در زندان است، چه جواب خواهد داد؟ آیا او خود به هزینه کاری که می کرد واقف بود؟ بعید است که نداند و بی گذار به آب زده باشد اما گاه تحلیل غلط از یک جریان کار را به جایی می رساند که کسانی را بآب برشان دارد که، نه دیگر کار تمام است و این آخرین گام است. پهلوان پنبه های عرصه مبارزات آماری و نوشته های پراکنده در روزنامه ای که سردبیرش "موسوی خویی ها" شهامت دفاع از خود را هم نداشت، نشانه هایی از آن است.

پروژه سازان در برابر قدرت صفتی از مردم را می بینند که در کشورهایی همچون آفریقای جنوبی، آرژانتین یا السالوادور پای سفت کرده اند و تا بدست آوردن خواسته های خود از پای نمی نشینند. این سیل جماعت خواهنده و مصمم، آنان را چنان فریفته است که به سابقه این جریانها نه تنها نگاهی نمی اندازند بلکه، هوس پیمودن ره صدساله به یک شب، استنتاجات نظری آنان را هم بهم می ریزد. آنان به این فکر نکرده اند که فراندوم مورد نظر پس از یک جریان عمل گرا بیار نشسته است و در عمل حتی می شود گفت که صاحبان قدرت از ترس اینکه قدرت را به یک جریان انقلابی واگذار کنند، تن به فراندوم داده اند تا که خود بخشی از قدرت باشند و این به معنای منزوی کردن نیروهای رادیکال است. به همین دلیل هم آنها با ارایه یک پروژه که گام به گام می تواند مردم را بفریبد و

همچون صاحبان رایبی که یک شماره اند، در برابر حریف آنان بایستند و آنان هم با برگذاری یک دور بازی قانونی به مقصد برسند. برای اجرایی کردن چنین پروژه ای به چند فاکتور نیاز است که عبارتند از: مردمی حرف شنو و رام، دستگاهی اداری و بروکراتیک با آریستوکراسی پیش بینی شده و در نهایت جمعی حقوقی و صاحب نفوذ تا بتواند اعمال قدرت کند. با یک نگاه ساده به وضعیت بافت قدرت در کشور و موقعیت مردم در برابر آن، پراحتی می شود به آقایان و خانمهای طراح گفت، خوابتان به خیر باشد!

مردم عاصی، از استبداد حاکم چنان متنفرند که اگر دستشان برسد بساط آنان را یک شبه برخواهند چید. پس رهبران کاغذی پروژه نویس ابتدا باید مردم را نصیحت کنند که جنبش ضد خشونت است و از هرگونه تقابل با چاقو کشان و قداره بندان انصار و حزب الهی و بسیجی پرهیز کنند. آنان باید برای عبور از کانال همین تشکیلات موجود، راه را برای رسیدن به راس ببیمایند. بنابراین شعار "پاسدار برادر ماست"، به احتمال زیاد جانشین "پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید" می شود. قیافه علیزاده هنگامی که ریشش را تراشیده تا در مسند قضا حکم تنفیذ قدرت را ابلاغ کند هم تماشایی است. بی دلیل نیست که در پیش نویس طرح فراندوم، کسانی حضور دارند که نشانی از این منابع قدرت دارند. از اطلاعاتی جدید و قدیم بگیر تا شاه سابق و آینده و شیخ و مفتی و مکلائی سابقه دار و کم سابقه. جمع مفت خوران جمع است اما آیا می شود این آب توبه را با هزار من پرمنگنات بر سر قدرت آدمکش در کشور ریخت و آنرا ضد عفونی کرد و طیب و طاهر؟ کمتر کسی باور می کند که شدنی باشد. پیدا کردن چند چهره خوشنام و ابزار قرار دادن آنها هم بسیار مضحک است. زیرا آنها پس از اینکه طرح را اعلام کردند، با یک حرکت نمادین از دور خارج شدند تا راه برای ورود چهره های اصلی باز شود. چرا و اما و اگرش را هم باید از خود آنان پرسید. در زمانه ای زندگی می کنیم که اطلاعاتی اینچنینی مدت زیادی مخفی نمی ماند. نویسندگان اصلی این طرح، بنا به دلایلی معلوم، پس از توافق آنرا به افراد نامبرده برای مطرح کردن ارایه می دهند و سپس خود در انتظار نتیجه می نشینند. سیر جریان باید برای مردم عادی حرکتی از درون را تدبیر کند. بی به زبانی دیگر، بیرونیاها با توافق درونیاها دست به تحرک زده اند و جای جبهه و پشت جبهه عوض می شود اما پس از انتشار قانون اساسی نوشته شده ای که صحبتش است، باید چهره آنان بیش از این هویدا شود.

همه این جریان در برابر یک ایده و نظر صف آرایبی کرده است و آنهم انقلاب است. انقلاب که ناشی از تعریف حقیقی از قدرت است، خود را در عرصه های متفاوت نشان می دهد. در این شیوه و نظرگاه، قدرت نیروی قاهره ای است که با توسل به ارتش و پلیس اعمال می شود و دولت مجری و فرمانبردار جایی دیگر است که مهر صاحبان سرمایه و دلالتان نفتی را بر پیشانی دارد. سیستم قضایی بخشی از این بافت است که در ارتباط با یکدیگر معنا پیدا می کنند و مجموعه آنها سیستمی را تشکیل می دهند که هدفی جز سود و چپاول ندارد. بنابراین در تقابل با آن باید صفی عظیم و قدرتمند و متشکل از مردمی ساخت که خواهان حقوقی باشند که منافع آن بیشترین افسار اجتماعی را دربر بگیرد. در این حالت، مماشات با صاحبان قدرت به معنای وارد شدن در بازی حقوقی است. یا به زبان دیگر خود را جناحی از آن تعریف کردن است. در چنین موقعیتی است که نظر مردم اصل است. اگر بنا باشد در یک پروژه از پیش طراحی شده مردم را به پای صندوق کشاند و مشروعیت قدرت را در رای مردم جستجو کرد، این به معنی تایید قدرت توسط مردم است نه احترام به نظر مردم. نظر مردم هنگامی محترم است که حق آنان برای شورش علیه حاکمیتی سرکوبگر به رسمیت شناخته شود. نصیحت کردن مردم و وادار کردن آنان به انجام حرکاتی سمبلیک، به معنی احترام سمبلیک برای مردم است. چرا در برابر حاکمیتی جابر باید آرام بود؟ چه کسی و در کجای دنیا شما دیده اید که سیل زنان و مردان ستم دیده، در انتظار ناجی ای با سبقه تاریخی سرکوب و کشتار باشند. اگر چنین باشد دیگر باید به دیالکتیک تاریخ شک کرد.

به هر حال آنچه امروز خودنمایی می کند، پرداختن به این موضوع است که آیا نیروهایی که تا کنون در جولانگاه عمل، آنچنان عرصه را بر آدمکشان تنگ کرده اند که تبدیل به کابوس آنان گشته اند، خواهند توانست همچنان این پهنه را عاری از دغل نگاه دارند یا نه؟ جز این راهی که پیش روست سنگلاخی است که از کانال شیخ یا شاه می گذرد. عمامه بدیل تنگ نظرانه تاج است که به جز تباهی و غارت چیزی در چپته ندارد. سالهاست که صحنه مبارزه مردم ما برای دموکراسی، خونین و سرخ است. زردپوشان و زرد چهره گان، نشانی از باطن ناپاک است. اگر روزی این خونها از دلهای عاشق شسته شود، فضایی خواهیم داشت سفید و بی لک، که هیچ نشانی از پلییدی در آن نیست. زیرا جبهه ما صلح جوست و عدالت طلب.